



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

یکشنبه ۲۶ اپریل ۲۰۲۰

حمید انوری

"از شومی شوم، سوخت شار روم"

کودتاجیان شوم و کودتای بد شگون

امروز درست چهل و دو سال از کودتای شوم هفتم ثور ۱۳۵۷ میگذرد. چهل و دو سال قبل یک باند مزدور به سرمداری یک مشت افراد عقده ئی، رانده شده از فامیل و خانواده و اجتماع، یک مشت افراد داره مار، بی آرم، دیده درا و وامانده، به دستور و همکاری مستقیم اربابان روسی شان، در کشور محبوب ما افغانستان، دست به یک کودتای خونین زدند که کشور ما را غرق در دریای خون ساخت.

چهل و دو سال قبل باند مزدور "دیموکراتیک خلق"، به دستور، کمک و یاری مستقیم و غیر مستقیم جواسیس روسی و پیلوتان نظامی روسی، کودتای شوم هفتم ثور را به راه انداختند، کشوری را غرقه در خون و خاکستر نمودند، از کشته های مردم بی گناه و بی دفاع افغانستان، پشته ها در هر کوی و برزن ایجاد نمودند و مردم صلح دوست افغانستان را، زهر در پیاله و زهرمار اندر سیو کردند.

و چنان بود که از شومی آن باند وجدان مرده و شرف باخته، نه تنها شهر کابل سوخت و درگرفت، بلکه سراسر مُلک افغان در شعله های آتش ایکه این باند ملعون و شوم برافروختند، سوخت و به یک مشت خاک و خاکستر مبدل گشت و از خونهای پاک فرزندان آزاده افغان زمین، سرتاسر مملکت؛ خونین رنگ شد.

این کودتاجیان بی آرم، بدکنش، وجدان مرده و شرف باخته، چنان شوم بودند که از شومی شان، کشور آبائی ما، هنوز هم که هنوز است، می سوزد؛ هنوز هم خون فرزندانش جاریست و هنوز هم سرزمین افغان در آتش نفاق، بی اعتمادی، بدگمانی و تبعیض و تفرقه ایکه این از خدا بی خبران افروختند، می سوزد.

عامل ایجاد و دامن زدن به تمام این بدعت های شوم و خانمانسوز در کشور زیبای ما، همین خلقی ها و پرچمی های شوم اند که خطر شان برای این ملت در هم کوبیده شده، به مراتب بیشتر از طاعون و اوبا و کرونا و هزار و یک میکروب و ویروس دیگر است.

این وجدان مرده های خلقی و پرچمی و این واماندگان و زیردارگریختگی های کودتاجی، گوئی از آبا و اجداد خود شوم به دنیا آمده اند و اولاد اولاد اینها هم، همچنان شوم و نحس اند. از این جمع نامتجانس، هنوز هم که هنوز است، هنوز هم که چهل و دو سال، یا بیشتر از چهار دهه از کودتای شوم شان میگذرد، حتی یک فرد پیدا نشد که از آنهمه جرم و جنایت و خطا و خیانت و قتل و کشتار و بربادی، از آنهمه بگیر و ببند و بگش، از آنهمه شکنجه و

توهین و تحقیر، از آنهمه نوکر منشی و جاسوسی و تفتین و تزویر، از آنهمه وطنفروشی و جاسوسی و فتنه گری، از آنهمه...، حتی یک معذرت خُشک و خالی از این ملت ای که آنرا بر باد دادند، بلی! حتی یک معذرت خُشک و خالی و حتی نمایشی هم که شده، خواسته باشند.

وجدان که مرده باشد، نتیجه اش همین است!

ما مردم که از خیر معذرت خواستن این باند های شوم هم گذشتیم، از اقرار به اشتباه غیر قابل بخشش آنها هم گذشتیم، از محکمه و مجازات شان هم گذشتیم، لاقلاً اگر اولاد اولاد شان هم وجدان مرده به دنیا نیامده اند و از نطفه خبیثه نضج نگرفته اند، به پاس همان اولاده شان، از تفرقه اندازی، تفتین، توطئه، شارلتان بازی، اکت های دلسوزانه به مردم و میهن، چپ و راست مضمون و مقاله به دری و پشتو نوشتن و خود را ملی و مردمی جا زدن و خود را دایه مهربان تر از مادر نشان دادن ها بگذرند که سخت تهوع آور است و مردم پوست اینها را در چرمگری می شناسند که از جنس کدام حیوان اند.

این وجدان مرده ها و شرف باخته های خلقی- پرچمی با کودتای شوم شان و بعد هم با پیشکش نمودن وطن به اربابان بدشگون روسی شان، چنان روزگار وحشتناک ای را بر میهن ما و مردم نازنین ما آوردند که چنگیز و تیمورلنگ نیآورده بود.

حاصل آنهمه نامردی و نامردمی، آنهمه چور و غارت، آنهمه ظلم و وحشت، آنهمه خون ریزی و بربادی، بجا گذاشتن یک کشور ویران، مردم دربند کشیده شده، کشوری برباد داد داده شده، ریختن خونهای پاک بیش از یک و نیم میلیون هموطنان آزاده ما و دهها هزار زندانی، صدها هزار معیوب و معلول و بیوه و یتیم و عاقبت هم سازش شرم آور و تهوع آور کودتاچیان هفتم ثوری با کودتاچیان کثیف هشتم ثوری و دامن زدن به تفرقه های قومی و زبانی و منطقوی و دینی و مذهبی ای بود که خود به وجود آورده بودند و تا امروز گریبان مردم و میهن ما را سخت می فشارد و بهای سنگین ای را می پردازند.

این دار و دسته بی وجدان، با اینهمه کتافت کاری های توقف ناپذیر شان، هنوز هم به خون هموطنان ما تشنه اند و لحظه ای دست از تفرقه اندازی و تفتین و توطئه بر نمی دارند و در هر خراب آباد حقیقی و مجازی که وارد می شوند، تخم تفرقه می کارند و به هر اسم و رسم و عنوانی که جفنگ می نویسند، خواهی خواهی به انواع و اشکال مختلف تلاش می ورزند تا آنچه را در ناحیه های سازمانی و حزبی و در سازمانهای جاسوسی فراگرفته اند، تاب و پیچ داده و ایجاد بی اعتمادی کنند، تفرقه بیندازند و خود به تماشا بنشینند.

این جمع نامتجانس و تاریخ زده و خدا شرمانده و مردم رانده، در حقیقت خاصیت گزدم های سخت خطرناک و زهری را دارند که هر لحظه در انتظار ریختن زهر کُشنده خویش اند.

ضرب المثل مشهوری داریم که می گوید:

نیش عقرب نه از ره کین است، اقتضای طبیعتش این است

این خلقی ها و پرچمی های خدا شرمانده و مردم رانده را خاصیت ذاتی شان ریختن زهر در وجود ناتوان مردم و میهن است، اقتضای طبیعت آنان چنین است، اینها هرگز آدم شدنی نیستند.

آنانیکه به این عقرب های زهری، به هر اسم و رسم و هر نام و نشان و عنوان و هر دلیل و برهان، اعتماد می کنند، در حقیقت به ریش خود می خندند و به خونهای پاک بیش از یک و نیم میلیون هموطنان ما که در راه آزادی، عدالت و عقاید و در راه شرف و آبرو و عزت و وقار و در راه حفظ مملکت و مردم از لوٹ بیگانه های تجاوزگر، همسایه های طماع و جاسوسان توطئه گر داخلی شان، با سر های افراشته تقدیم این مرز و بوم نمودند، خیانت می کنند.

فیثاغورت چه زیبا گفته بود:

" آدمی را امتحان به کردار باید کرد، نه به گفتار، چه بسیار اند مردمی که زشت کردار و نیکو گفتار اند."

کودتای منحوس و شوم هفتم ثور که خفت زمینه سازی اشغال کشور توسط ارتش سرخ روسی را به دنبال داشت و به قدرت موهوم حفیظ الله امین جلاد، شاگرد وفادار تره کی ملعون نقطه پایان گذاشت؛ ببرک کارمل فراری، مشهور به بدرگ کارملوف و بگفته خلقی ها "دربار مل او د کارگرانو اجل" را، از ماسکو به کابل آورد و بر اریکه قدرت پوشالی سوار کرد و کشور رسماً به اشغال عساکر و جاسوسان روسی درآمد که پرچمی های شرف باخته به آن نام "مرحله نوین انقلاب ثور" ارزانی داشتند و به این تجاوز ننگین و بی شرمانه سخت افتخار هم می کردند.

در زمان زمام داری ببرک شید، فرد فراری دیگری بنام نجیب، مشهور به گاو، زمام امور سازمان جاسوسی حزب د. خ را، تحت رهبری مستقیم مستشاران و جاسوسان متعدد و کارگشته کی جی بی آن زمان، به عهده گرفت و جهت خوشخدمتی به اربابان روسی خود، نه تنها ریاست های متعدد تحقیق و شکنجه را در سرتا سر کشور؛ مملو از هموطنان آزاده ما نمود، بلکه زندانهای متعدد در مرکز و ولایات را از بهترین فرزندان این مرز و بوم، انباشت و شکنجه و کشتار از مصروفیت های روزمره آن قصاب کابل بود که حتی از کشتار هموطنان ما در دفتر کار خود نیز دریغ نورزید.

گستره جنایات وحشتناک این باند مزدور تا بدانجائی وسعت پیدا نموده بود که حتی تجاوزگران روسی را نیز به وحشت انداخته بود.

"الکساند مایوروف" مستشار ارشد نظامی شوروی در افغانستان (سال های ۱۹۸۰ - ۱۹۸۱) در کتاب "در پشت پرده های جنگ افغانستان" - ترجمه "عزیز آریانفر" در یک قسمت کتاب متذکره، یکی از هزاران جنایات حزب د.خ. را چنین بازگو می کند:

[... جنرال پتروخالکو با پریشانی و دلهره آمد و گفت: "ببخشید! در هرات نجیب با"خاد" خود دارند آدم می کشند. مشغول آدم کشی اند.)

- که را؟ اسیران را؟

- آری! بدون دادگاه (محکمه) و بازپرسی (تحقیق)!

از خشونت بیش از حد نجیب- داکتر آگاهی داشتیم، مگر با آنهم تصور نمی کردم پس از پخش پیامهایی که به حریف فرستادیم و در آن تضمین نمودیم که هرگاه تسلیم شوند کسی آنها را نخواهد کشت. او دستور تیرباران صادر کند. این دیگر وحشیانه و ددمنشانه بود.

جنرال پتروخالکو ادامه داد:

- تلاش ورزیدم جلو تیربارانها را بگیرم، مگر نجیب پاسخ داد که او به دستور مستقیم ببرک کارمل این کار را می کند. الکساندر میخایلوویچ آنجا وحشتناک است.

- آخ ببرک، ببرک! تو آدم فرومایه، بی وجدان هم برآمدی!

آخر ما وعده داده بودیم کاری به اسیران نداشته باشیم. آدمهای فرومایه همیشه ظالم و درنده اند.

بی درنگ با چرمیخ تماس گرفتم:

-... در هرات نجیب به دستور ببرک دست به تیرباران و کشتار گروهی زده است. باید با ساموئلنکو و گل آقا بدون مترجم بی درنگ به کاخ بروید و اولتیماتوم گونه از کارمل بخواهید...

به ساعت نگرستم، عقربه ها روی ۴/۴۵ ایستاده بودند. چه شب زنده داری! و ادامه دادم:

-... تا ساعت هشت بامداد هر طوری که می شود به این تالان (تاراج و غارت) پایان دهند.

باید با این ناپکار بد سرشت با لحن شدید و جدی (مگر نه زنده) سخن بگوئید. نتیجه را هم بی درنگ به من گزارش دهید. به پتروخالکو دستور دادم: بی درنگ به هرات برگردید، جلو نجیب را بگیرید. با او باید قاطعانه

و "بازخواست گرانه" برخورد کنید. آنها همه بدسگال، پلید و فرومایه اند، به ویژه (بخصوص) این نجیب!

... تیربارانها ادامه دارد...

... زنگ دستگاه رادیویی موج کوتاه به صدا درآمد. برونیکس گوشی را به من داد. چرمیخ بود.

- الکساندر میخایلوویچ. رفته بودیم... بانو (اناهیتا راتیزاد) هم با او بود، مگر رفیق ایکس X نبود.

- واکنش (عکس العمل) یارو (ببرک) چگونه بود؟

در آغاز به تاب و تب افتاد و ولوله برپا کرد. از او پرسیدم: آیا شما این دستور را به داکتر نجیب داده اید؟

- بله! خانه را باید از حشرات پاک کرد!... و با مشت بر سر میز کوبید.

پرسیدم: پس اینکه داکتر نجیب به مجاهدان قول شرف داده بود، چه شد؟ او که قول خودش را زیرپا کرده است؟ ببرک گفت: چنین صلاحیتی را به او نداده بودم! او در حالی که در دفتر از اینسو به آنسو میرفت ادامه داد: همه چیز را من و داکتر به گردن میگیریم.

گفتم: پس خدا، قرآن و شریعت چه؟

- من آته ایست (خدانشناس) هستم. داکتر نجیب "عملیات" را تا پایان ادامه خواهد داد!

گفتم: " زیر ستاره های یاقوتی (قصر کریملین) همه چیز را خواهند دانست. آنگاه به شما دعوتنامه اشتراک در کنگره ۲۶ را خواهند فرستاد، عملیات را متوقف سازید!

ببرک به سوی اناهیتا نگرست و گفت: خوب، در این باره می اندیشیم.

گفتم: تصمیم بگیرید. در غیر آن ما همین اکنون به کریملین گزارش میدهیم!

...

رفیع گفت: نجیب چه شغال گندیده ای است.

گفتم: کارمل هم...

...

از سرهنگ(دگروال) خلیل پرسیدم:

- نجیب چند نفر را در هرات تیرباران کرده؟

- بیش از سه صد نفر را...

- پروردگارا!

خلیل افزود:

- این شغال گندیده(نجیب) به خاطر هرات روزی سزای خود را خواهد دید.[(صفحات ۱۵۲-۱۶۰)]

و چنین بود که تره کی و امین و ببرک و نجیب و اعوان و انصار شان، همه با بدترین وضع و با درد فراوان و انزوای کامل و با حقارت تمام به زباله دان تاریخ سپرده شدند.

کودتای "برگشت ناپذیر" ثور، برگشت پذیر گردید و مرحله ننگین آن هم به زباله دان تاریخ سپرده شد و کشور "شوراها"، هم پارچه پارچه شد، اما یک مشت افراد وامانده از آن حزب منحل، همچنان در همان تار عنکبوت تقلا دارند تا به هر نوع ممکن به آتش تبعیض و تفرقه که در کشور ما افروخته اند؛ دامن زده و زمینه سازی کنند تا مبارزات برحق آزادی خواهانه مردم افغانستان را وابسته به ایران و پاکستان و عرب و عجم وانمود کرده و همه را در پای گلبدین و قطب الدین ختم کرده و خودها را به گونه ای تبرئه کنند و اعمال شوم خود را در پرده ابهام بپیچند.

آنها اما غافل از آن اند که کودتای هشتم ثور، زاده کودتای هفتم ثور است و آن سازش شرم آور، شوم و ننگین، لکه سیاه دیگری بر دامن خونین و چرکین حزب منحل د.خ است.

مگر همین حزب منفور و منحل نبود که سردمداران بی خرد و شرف باخته آن، جهت حفظ تن های کثیف و بیمار شان، بوسه بر پا های گلبدین و برهان الدین و بی دین و دین فروش تنظیمی زدند و سر های بی مقدار شانرا بر پا های کثیف آنها خم کردند؟!

وجدان مردگی هم حد و اندازه دارد، اما این خلقی ها و پرچمی های بی همه چیز و شرف باخته، بنام وجدان، چیزی در چانته نداشتند و با آن کاملاً بیگانه بودند و هستند و خواهند بود. بگذار چپ و راست قلم فرسائی و دیده درائی کنند، آسمان را به زمین بدوزند، از آسمان و ریسمان گز کنند و تن های لاش شانرا در کاغذ های طلائی بپیچند و اکت های ملی گرائی و وطن دوستی نمایند و سنگ مردم و عدالت و دیموکراسی به سینه زنند، از ماهیت زشت و کثیف شان هرگز کاسته نمی شود و ما آنها را با تمام مشخصات و مختصات شان خوب می شناسیم.

ای وای به آنهایی که نظر به دلایل کس مخری، چشم ها را در مقابل اینهمه نامردی و نامردمی می بندند و به خونهای پاک بیش از یک و نیم میلیون شهید پاکباز میهن، خیانت می کنند!!!!

به هر رنگی که خواهی جامه می پوش
من از طرز خرامت می شناسم